

تجدد ستیزی جلال آل احمد از منظر "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران - 1"

جلال آل احمد از جمله نویسندگان معاصر ایران است که نقش مهمی در میان اهل ایدئولوژی از نوع دینی و غیردینی آن ایفا کرده است. وجه مشترک تمامی این نویسندگان در چند دهه گذشته، تجدد ستیزی آنان بوده است.

آن هم به بهانه طرح موضوعاتی هم چون «غرب زدگی»، «خیانت روشنفکران»، «آسیا در برابر غرب»، «آن چه خود داشت...»، «غربت غرب»، «استعمار زدگی»، «امپریالیسم»، «ماشین زدگی»، «فراماسون زدگی» و... آنان همچنین با دستچین کردن بسیاری از ظواهر به غایت سطحی و مبتذل غرب، کوشیدند آن ها را به جای اندیشه و فرآورده های مهم علم دوران جدید معرفی کنند و از این طریق توهمات خود را در قالب "نظریه" های «جامعه شناسانه» برای خوانندگان بی خبر از تاریخ اندیشه و اندیشه سیاسی جدید، عرضه نمایند. امروز برای هر خواننده ای که اندک آشنایی مقدماتی با اندیشه، فرهنگ و تمدن غرب داشته باشد، نوشته های آنان سخت سست و بی بنیاد به نظرمی آید و خواندنشان حتی آزاردهنده. آل احمد به شهادت نوشته هایش اساسا با غرب و اندیشه جدید غرب هیچگونه آشنایی نداشته است. و واقعیت این است که او حتی آن معنا و اصطلاح «غرب زدگی» را هم، همان گونه که در پایین به نقل از خوداومی آوریم، دست چنم از «غربی» ها تقلید کرده است و حتی زمینه و پیوند تاریخی آن بحث را نتوانسته و نمی توانسته دریابد. اما این هم واقعیتی است که او و دیگر هم فکran متنوع او موفق گشتند بر زمینه عدم حضور جدی اندیشه و غلبه هیا هوی ایدئولوژی های دینی و غیردینی در ایران راه آشنایی چند نسل از ایرانیان را با تاریخ اندیشه دوران جدید که طی چند قرن در غرب تدوین گشته بود با بهانه غرب ستیزی مسدود نمایند. جلال آل احمد در سراسر کتاب «غرب زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» یک هدف دنبال می کند و آن هم تجدد ستیزی است. ایدئولوژی تجدد ستیز آل احمد، همانند دیگر «ایدئولوژی» ها، بر مبنای «توهم و پندار بافی» است که بر باطن و اساس واقعیت ها پرده می کشد. خیال بافی های او «ناظر بر پیکار سیاسی» است و ضرورتا نسبتی با شناخت و توضیح علمی واقعیت ها و حتی حوزه قدرت ندارد، جلال آل احمد کوشید با تمام توان و حتی با جعل سند، سنت را تبدیل " به ابزاری برای کسب قدرت" نماید. هدف او حل کردن دین و قدرت درهم بود. او همراه با سایر هم فکran خود در تدوین و گسترش این ایدئولوژی نقشی مهم ایفا کرده است، و البته برای رسیدن به این هدف خود از شعار مبارزه با «استعمار غربی» و مقابله با سیطره غرب سود برده است. آل احمد در واقع با عرضه پرهیا هوی ایدئولوژی درهم کردن دین و دولت زیر پرچم «غرب زدگی» راه هرگونه آشنایی بنیادین با اندیشه و تمدن غربی را مسدود کرد و زیرلای مضرات «ماشین» و «ماشینیسم» به مقابله با تجدد، پیشرفت و ترقی برخاست. شاید عمده ترین عامل روی آوردن «جامعه روشنفکری» ایران به نوشته های آل احمد و دیگر اربابان ایدئولوژی های جامعه شناسانه، جای به شدت خالی آشنایی با اندیشه و تمدن غرب در ایران بود. بر همین اساس است که آثار اربابان «ایدئولوژی های جامعه شناسانه» سهمی عمده و دیرپای و البته ویرانگر در تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی ایران داشته اند.

«بسیاری از اربابان ایدئولوژی های جامعه شناسانه» کوشیدند «با بازسازی اندیشه سنتی و بازگشت به آن به عنوان واکنشی رهایی بخش در برابر کژراهه و بیراهه تجدد»، آن را به صورت نسخه هایی هرچند به ظاهر متفاوت اما بیگانه با مبانی اندیشه و دوران جدید، برای درمان «بیماری» ایران عرضه نمایند. نوشته های جلال آل احمد، احسان نراقی، علی شریعتی و بسیاری از نویسندگان چند دهه گذشته ایران از نمونه های برجسته این توهم زایی ژرف بوده اند. که حتی پس از گذشت حدود چهار دهه از وقوع انقلاب اسلامی، افکار تجدد ستیزان هنوز هم یکی از موانع مهم آشنایی اساسی با بنیان های «بحران» معاصر ایران می باشد. این که نوشته های جلال آل احمد، علی شریعتی و سایر اربابان «ایدئولوژی های جامعه شناسانه» علی رغم «پریشان وسست مایه» بودن آن ها چگونه در جامعه ایران و بویژه «جامعه روشنفکری» مورد اقبال قرار گرفت و سپس راه آشنایی ایرانیان را با اندیشه تجدد حداقل بیش از پنج دهه مسدود کرد و هم اکنون حتی در شکل های جدید تری جان سختی می کند، لطیفه ای است که شاید امروز با مراجعه مجدد به نوشته های آن ها بهتر بتوان وجوهی از معنای پوشیده آن را فهمید.

بخش هایی که در پایین در دو قسمت به قصد روشن تر شدن نکات فوق خواهیم آورد از نوشته های «غرب زدگی»، چاپ اول انتشارات رواق 1341 و دو جلد «در خدمت و خیانت روشنفکران» انتشارات خوارزمی نوشته جلال آل احمد است.

آل احمد در «پیش درآمد» کتاب غرب زدگی می نویسد: «طرح نخستین آنچه در این دفتر خواهید دید گزارشی بود که به «شورای هدف فرهنگ ایران» داده شد. ...مجموعه گزارش های اعضای آن شورا در بهمن 1340 از طرف وزارت فرهنگ منتشر شد. اما جای این گزارش البته در آن صفحات نبود که نه لیاقتش را داشت و نه امکانش را. هنوز موقع آن نرسیده است که یکی از دو ایر وزارت فرهنگ بتواند چنین گزارشی را رسماً منتشر کند. گرچه موقع آن رسیده بود که اعضای محترم آن شورا تحمل شنیدنش را بیاورند.» (ص 15)

همان گونه که خود آل احمد می گوید اومتصدی و فراهم آورنده کتابی در باب غرب زدگی بوده و «شورای هدف فرهنگ ایران» وابسته به وزارت فرهنگ دولت وقت، متولی و مسئول امور مربوط به برگزاری «جلسات متعدد» شورای مشورتی «غرب زدگی» آل احمد بوده است. اگرچه وزارت فرهنگ رسماً دست به انتشار آن نمی زند، اما چند ماه بعد آن کتاب به طور مستقل منتشر می شود. آل احمد در صفحه بعد می نویسد: «اما متن «غرب زدگی» را من در مهر 1341 در هزار نسخه منتشر کردم. به استقلال». هم او در ادامه می افزاید: «همین جا بیاورم که من این تعبیر «غرب زدگی» را از افادات شفاهی سرور دیگرم حضرت احمد فریدید گرفته ام که یکی از شرکت کنندگان در آن «شورای هدف فرهنگ» بود. و اگر در آن مجالس داد و ستدی شد، یکی میان من و او بود.» به اعتراف صریح آل احمد، اصطلاح و ترکیب «غرب زدگی»، و آثار ویرانگر آن که چند دهه است در اشکال گوناگون، ذهن و روح ایرانی را در نور دیده است، ساخته و پرداخته سید احمد فریدید بوده است که از آن پس بر زبان آل احمد جاری می شود. او در «پیش درآمد» کتاب اشاره ای هم به چاپ دوم کتاب در اواخر سال 42 در «نسخ فراوان» می کند که توقیف می شود و سپس بار دیگر آن را در سال 43 به فرنگ می فرستد «به قصد این که به دست جوانان دانشجوی «مقیم آن دیار چاپ و منتشر بشود».

او می نویسد: «حرف اصلی این دفتر در این است که ما نتوانسته ایم شخصیت «فرهنگی - تاریخی»

خودمان را درقبال ماشین و هجوم جبری اش حفظ کنیم. بلکه مضمحل شده ایم. حرف دراین است که ما نتوانسته ایم موقیعت سنجیده و حساب شده ای درقبال این هیولای قرون جدید بگیریم. ” ودرهمان صفحه می افزاید: “اگرآنکه ماشین را می سازد، اکنون خود فریادش بلند است و خفقان را حس می کند، ما حتی ازاینکه درزی خادم ماشین درآمدیم، ناله نمی کنیم هیچ، پزهم می دهیم.” بعد اضافه می کند: “وازاین همه که برشمردم یک بدیهی به دست می آید. این که ما تا وقتی تنها مصرف کننده ایم – تا وقتی ماشین را نساخته ایم – غرب زده ایم. و خوشمزه اینجاست که تازه وقتی ماشین را ساختیم، ماشین زده خواهیم شد! درست همچون غرب که فریادش ازخود سری «تکنولوژی» و ماشین به هوا است” آل احمد در جای دیگری نویسد: ” این غرب زدگی دوسر دارد. یکی غرب. و دیگری که غرب زده ایم. ما یعنی گوشه ای ازشرق.” و “غرب زدگی می گویم همچون وبا زدگی.” (ص 21 و 28).

اودر جای دیگر درباره ماشین زدگی می نویسد: “با این همه آمدم و همین فردا صبح ما نیز شدیم همچوسوئیس یا سوئد یا فرانسه یا آمریکا – فرض محال که محال نیست – ببینیم آن وقت چگونه ایم؟ آیا تازه دچار مشکلاتی خواهیم شد که درغرب مدتها است به آن رسیده اند؟ و با این مشکلات مجدد چه خواهیم کرد؟ او درنکوهش ماشین آسمان وریسمان را به هم می بافتد و می گوید: “محصولات دست اول”، “مصنوعات غربی” و “محصولات دست دوم، “بصف کشیده شدن مردم پای ماشین” است. و سپس این گونه نتیجه گیری می کند: “متحدالشکل بودن درقبال ماشین و بصف کشیده شدن درکارخانه... عادت ثانوی می شود برای همه آدمهایی که با ماشین سروکار دارند. حضور درحزب و دراتحادیه که لباس وادا و سلام و فکرواحد می خواهد نیز عادت ثالثی است تابع همان ماشین. پس متحدالشکل بودن درکارخانه منجر به متحدالشکل شدن درحزب و اتحادیه می شود و این نیز منجر می شود به متحدالشکل بودن درسربازخانه. یعنی پای ماشین جنگ! چه فرق می کند؟ ماشین ماشین است.” (ص 197-198-201) و در ادامه بحث این بارترمز بریده بی آن که ازخود بپرسد آیا قبل از «ماشین» در میان انسان ها جنگی نبوده است؟ با جسارت می نویسد: “صریح تر بگویم جنگ طلبی، اصلا آداب و رسوم خود را از ماشین اخذ می کند. از ماشین که خود محصول «پراگماتیسم» و «سیانتیسم» و «پوزیتیویسم» و ایسم های دیگر از این دست است.”

“علاوه براین ها توجه کنیم به این نکته که احزاب دریک اجتماع دموکرات غربی منبرهایی هستند برای ارضای عواطف مالیخولیایی آدمهای نا متعادل و بیمارگونه که به صف کشیده شدن روزانه پای ماشین... فرصت هرنوع تظاهراراده فردی را از آنان گرفته است.” (ص 202-203) اودر هر صفحه کمی پرده را بالاتر می برد و پیش از آن که «نوبت قلم درکشیدن» فرا رسد و پرچم «طاعون غرب زدگی» را «بربام سرای این مملکت» برافرازد، می نویسد: “... ماشین دارد، آدم نوع تازه ای می سازد. در فرمانبرداری هم دوش چهارپایان، یعنی از آدمیت سلب حیثیت می کند.” (ص 212)

آل احمد در کتاب به تعبیر خود “درهم” ش به دفعات به «تحلیل» و در واقع پریشان گویی درباره حوادث تاریخ ایران و جهان می پردازد، و می نویسد: “می بینید که من تاریخ نویسی نمی کنم، استنباط می کنم. و خیلی هم به سرعت. دلایل و وقایع را خود شما در تاریخ ها بجوید.” او که به گفته فریدون آدمیت کتاب «غرب زدگی» اش، «انبان پرازگاهی را می ماند که چند دانه گندم در آن می توان یافت»، یکی از «استنباط» هایش را درباره «انقلاب اکتبر» روسیه این گونه می نویسد: “به گمان من اگر روس ها را نیز دستی به دریاها گرم می بود و عاقبت می توانستند روزی خواب پطرکبیرا تعبیر کنند و اگر می توانستند به قیمت غارت مستعمرات جنوبی و جنوب شرقی سرزمین فعلی خود، مزد و بیمه و تقاعد کارگران پترزبورگ و بادکوبه را تا حدود دستمزد کارگران منچسترولیون بالا ببرند و اگر مجبور نبودند تا چشم

کاری کند به سیبری و برف و یخبندانش بسازند یا به ترکستان و ریگ روانش، در 1917 چنان انقلابی پیش پای بشریت نبود". (ص 50)

آل احمد در بخش «نخستین ریشه های بیماری» کتاب غرب زدگی می نویسد: "درست است که از شمشیر اسلام فراوان سخن ها شنیده ایم ولی آیا گمان نمی کنید که این شمشیراگر هم کاری بود بیشتر در غرب بود؟ و در مقابل عالم مسیحیت؟ به هر صورت من گمان می کنم که این شهرت (شهرت شمشیر) بیشتر به علت مقابله ای بود که جهاد اسلامی با شهید نمایی مسیحیت صدر اول می کرد. و گرنه همین مسیحیت به محض اینکه مستقر شد می دانیم که چه ها نکرد." و در ادامه مطلب می افزاید: "به هر جهت سلام اسلامی صلح جویانه ترین شعاری است که دینی در عالم داشته...". و بلافاصله در جمله ای متعارض می گوید: "اهل مداین تیسفون نان و خرما به دست در کوچه ها به پیشوا زاعرابی ایستاده بودند که به غارت کاخ شاهی و فرش «بهارستان» می رفتند. (ص 47 و 48)، آل احمد فراموش می کند که در صفحه قبل هم نوشته بود: "و اما اسلام وقتی به آبادیهای میان دجله و فرات رسید اسلام شد، و پیش از آن بدویت و جاهلیت اعراب بود". او به قصد کامل کردن استدلال خود این چنین ادامه می دهد که "سلمان فارسی سالها پیش از آنکه یزدگرد به مرو برگردد، از «جی» اصفهان به مدینه گریخته بود و به دستگاه اسلام پناه برده" بود. اگرچه آل احمد به طور عمده سخت سطحی و غیر مستند سخن می گوید اما اشاره به این نکته شاید بد نباشد که بنا بر گزارشات تاریخی و «روایات دینی»، سلمان فارسی که «روزبه» نام داشت و زندگی پرماجری از سرگذرانده بود، پیش از آن که به یثرب یا مدینه برسد در جریان حمله به کاروانی تجاری که با آن همراه بوده است به عنوان اسیر و برده به مدینه برده می شود و در مدینه است که پیامبر سلام «روزبه» را از خواجه اش خریداری و «آزاد» و نام «سلمان فارسی» را براومی نهد. آل احمد در جستجوی پاسخ به پرسش های بی اساس و بی سر و ته خود در صفحه 49 غرب زدگی می نویسد: "شاید توجه ما به غرب از این ناشی می شده است که در این پهن دشت خشک، ما همیشه چشم به راه ابرهای مدیترانه ای داشته ایم." و در صفحه 53 با اشاره به این نکته که ما اکنون سه قرن است که «احساس درماندگی» می کنیم، آن درماندگی را در حد «فراموشی» کشف می کند و می گوید: "اکنون دیگر احساس رقابت در ما فراموش شده است و احساس درماندگی برجایش نشسته. و احساس عبودیت". و "از آن زمان که روحانیت ما فراموش کرد در تن حکام وقت، عمه ظلم و جور فرورفته اند، از آن وقت که «میرداماد» و «مجلسی» دست کم به سکوت رضایت آمیز خود بعنوان دست مرزادی به تبلیغ تشیع، به خدمت دربار صفوی درآمدند که جعل حدیث کنند؛ از آن زمان است که ما سواران بر مرکب کلیت اسلام بدل شدیم به حافظان قبور. به ریزه خواران خوان مظلومیت شهدا. ما درست از آن روز که امکان شهادت را رها کردیم و تنها به بزرگداشت شهیدان قناعت ورزیدیم، در بان گورستانها از آب درآمدیم. من این قضیه را «درنون والقلم» نشان داده ام".

آل احمد که ظهور تیمور و فتوحات او را نقشه و توطئه "واعظی" اهل قسطنطنیه و "طیبی یهودی" می داند، می نویسد: "اگر یکی از علت های اصلی هجوم مغولان به دنیای اسلام زمینه سازیهای قبلی مسیحیت در بیابانهای دورغور نبود، دست کم در یورش تیمور به این سوی عالم به جا پاهای فراوان برمی خوریم از تحریک اروپای درمانده در جنگ های صلیبی و محتاج به نعمات بازارهای شرق... اگر هنوز شکی دارید متوجه باشید که نه از آتش ویرانی مغول و نه از کشتار تیمور هرگز جرقه ای به دامن عالم مسیحیت نرسید. و روسیه هم که اندکی تادیب شد، به کیفر این گناه بود که «ارتدکس» بود و سر به آستان پاپ اعظم روم نمی سود".

آل احمد توطئه غرب و مسیحیت را به جنگ میان ایران و عثمانی و جنگ چالدران می کشاند و چنین می

نویسد: “می خواهم ببینم که آیا مورخان ریش و سبیل دارما حق دارند یا نه که از آن سیاست تفرقه دینی دفاع کنند؟ شاید راست باشد که اگر عثمانیان پیروزی شدند یا اگر صفویان در زیرلوی تشیع، سازجداگانه ای نمی نواختند ما اکنون ولایتی از ولایات خلافت عثمانی بودیم. ولی مگر نه این است که اکنون ولایتی از ولایات دست نشانده غربیم؟”. (ص 66-67-68) آل احمد در سطور پایانی این فصل «غرب زدگی» با توهم “موشکافی” و توضیح حوادث تاریخی و پس از آن که همه بدبختی های «عالم اسلام» را از روز ازل به توطئه غرب و مسیحیت نسبت می دهد، به گونه ای شگفت انگیز نتیجه ای معکوس می گیرد و می نویسد: “غرض از این همه موشکافی آه و اسف برگزیده نیست یا تفاخر به منم آنکه رستم یلی بود یا نبود در سیستان، غرض این است تا بدانیم که کرم چگونه در خود درخت جا کرده بود.”

آل احمد در بخش دیگر کتاب «غرب زدگی» با عنوان «نخستین گنبدی ها» و در عبارتی قابل توجه تا حدود زیادی میزان و سطح آشنایی خود را با تحولات فکری اروپا به نمایش می گذارد و بدون آن که به یاد داشته باشد که پیش تر «برخاست» ن غرب را با کلماتی هم چون «ماشین» و «ماشینیسیم» به ابتذال کشانده است، حتی بدون آن که سخن «سرور» خود سید احمد فرید را فهمیده باشد، می نویسد: “به قول حضرت فرید ما درست از همان جا که غرب تمام کرده است شروع کرده ایم، غرب که برخاست ما نشستیم، غرب که در رستاخیز صنعتی خود بیدار شد ما به خواب اصحاب کعبه فرورفتیم. بگذریم که عین این بازی الا کلنگ را ما در دوره روشنفکری هم داریم که غرب در اوایل قرن 18 میلادی شروعش کرد و ما در اوایل قرن بیستم (با نهضت مشروطه) که اروپا داشت به سمت سوسیالیسم و سبک های “هدایت شونده در اقتصاد و سیاست و فرهنگ می گرایید”.

آل احمد که فارغ از توانایی تحلیل و تفسیرش، به هردلیل کمترین اطلاع را از سفرنامه های اروپاییان دارد، می نویسد: “بردارید ورقی بزنید به سفرنامه های همه کسانی که در سراسر دوره صفوی به عنوان سیاح یا بازرگان یا ایلچی یا مستشار نظامی و اغلب هم از یسوعیان (ژزویت ها) به این سو آمده اند و ببینید که همه ایشان چه شاهد های تشویق کننده و صبوری بوده اند برای آن تخته قاپو کردنها! و چه پیزری نهاده اند لای پالان آد مکشی های عباس صفوی و یا بی بته گی های سلطان حسین! و درست از آن زمان است که ما گوشمان بدهکاری شود به به به گویی کنارگود نشینان فرنگی که در حقیقت تربیت کنندگان اصلی امرا و رجال ما هستند در این سیصد سال اخیر”.

آل احمد که به عنوان یکی از اصحاب مهم و تاثیرگذار ایدئولوژی نمی توانسته است تحقیقی در منابع و واقعیت ها تاریخ ایران داشته باشد. بدیهی است که گزارش قابل تامل و آموزنده «یوداش تادوش کروسینسکی» راهب و مبلغ مسیحی لهستانی که شاهد «سقوط تختگاه ایران» در زمان شاه سلطان حسین بوده است، نمی توانسته مورد توجه او قرار گیرد؟ و اگر هم چیزی از این دست به گوشش خورده بود، تنها این «هنر» را داشت که از زاویه توطئه «غرب مسیحی» مورد تحلیل قرار دهد. آن گزارش، همان گونه که چند دهه بعد اتفاق افتاد، می توانست به خوبی نشان دهد که حتی در چند قرن پیش «چه شکاف ژرفی میان اهل نظر کشورهای اروپایی و ایران ایجاد شده بود». آل احمد اهل ایدئولوژی چگونه می توانست جانس هنوی، بازرگان انگلیسی و از نخستین سفرنامه نویسان اروپایی را بشناسد و اگر اسمی از او به گوشش می خورد، با یک کلمه «جاسوس» کار او را یکسره می کرد. اما همین هنوی درباره شاه سلطان حسین صفوی می نویسد: “طبع او چنان ملایم بود که به سست عنصری نزدیک بود و از این رو، نمی توان آن را در شمار فضیلت های او آورد... تنبلی، زنبارگی و شرب مدام او به درجه ای بود که شایسته پادشاهی نبود... شاید بتوان گفت که در ایران، شاه سلطان حسین تنها کسی بود که از نابسامانی های کشور آگاهی

نداشت". و بلاخره چشم و گوش آل احمد نمی توانست ببیند و بشنود که ژان شاردن جهانگرد و سوداگر فرانسوی در قرن هفدهم میلادی نوشته بود که شاه عباس کشورخود را «مانند سرزمینی بیگانه» فتح کرد و درباره ایرانیان آن زمان می نویسد: "وزیران از من می پرسیدند چگونه ممکن است در میان ما کسانی باشند که رنج سفردوسه هزارفرسنگی را با آن همه رنج و خطر آنها برای دیدن این که ایرانیان چگونه هستند و در ایران چه می کنند، بی هیچ هدف دیگری، برخود هموارکنند. چنان که گفتم، این قوم بر آن اند که نمی توان به فضیلت دست یافت و یا از زندگی لذت برد، مگر در استراحت و در خانه خود، و اگر سفر برای به دست آوردن خبری نباشد، روا نیست. نیز آنان بر آن اند که هر بیگانه ای، اگر بازرگان یا صنعت گرنیاشد، جاسوس است."* او نمی دانست چند قرن بعد هم، از دیدگاه گروه های حتی متفاوتی از ایرانیان، به استادی آل احمد، هر غربی مسیحی «جاسوس» است.

آل احمد ورود و حضور غربیان را از زمان صفویان از "سرچشمه های اصلی سیلاب غرب زدگی" و حاصل این حضور پر دوام را پیدا شدن "سروکله نفت" می داند، و پس از آن می نویسد: "سرنوشت سیاست و اقتصاد و فرهنگمان یک راست در دست کمپانی ها و دولت های غربی حامی آنها است. و روحانیت نیز که آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی بود از همان زمان مشروطیت چنان در مقابل هجوم مقدمات ماشین در لاک خود فرو رفت و چنان در دنیای خارج را به روی خود بست و چنان پیله ای به دور خود تنید که مگر در روز حشر ببرد. چرا که قدم به قدم عقب نشست. اینکه پیشوای روحانی طرفدار «مشروع» در نهضت مشروطیت بالای دار رفت خود نشانه ای از این عقب نشینی بود و من با دکتر «تندرکیا» موافقم که نوشت شیخ شهید نوری نه به عنوان مخالف «مشروطه» که خود در اوایل امر مدافعش بود، بلکه به عنوان مدافع «مشروع» باید بالای دار برود. و من می افزایم، و به عنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی. به همین علت بود که در کشتن آن شهید همه به انتظار فتوای نجف نشستند. آنهم در زمانی که پیشوای روشنفکران غرب زده ما ملک خان مسیحی بود و طالبوف سوسیال دموکرات قفقازی! و به هر صورت از آنروز بود که نقش غرب زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند. و من نعلش آن بزرگوار را بر سردار همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلای غرب زدگی پس از دو بیست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد". (ص 76-77-78)

آل احمد که سابقه «خطر» تجد گزایی را به درستی به مشروطه مربوط می داند و بر اساس دونه نوشته «شیخ شهید نوری» تندرکیا - 1335 و «تسخیر تمدن فرنگی» سید فخرالدین شادمان - 1326 ، که دومی را به عمد یا غیر عمد مغلوب گزارش داده، درباره کسانی که هر یک به نوعی در فراهم آوردن زمینه رویداد مهم مشروطیت نقش داشته اند در ادامه می نویسد: "همه این ها اگر چشمشان یک راست به دست قرتی بازی های دوره جوانی خودشان نبود که در پاریس و لندن و برلن گذرانده بودند، دست کم گوششان فقط بدهکار به «سه مکتوب» آقاخان کرمانی بود، خطاب به جلال الدوله و به دیگر غرب زدگی های صدر مشروطیت از زبان و قلم ملک خان و طالبوف و دیگران..." و آن دیگران را در پایین همان صفحه این گونه نام می برد: "در رساله های «اسلام، آخوند، وهاتف الغیب» - «هفتاد و دو ملت» - «رساله یک کلمه» - «سیاست طالبی» - «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» و الخ... و اغلب مبلغ غرب زدگی و کوبنده خرافات به اسم مذهب. به عقیده من اینها جاده صاف کن های غرب زدگی بوده اند." (ص 79 و 80)

آل احمد آن چنان تا مغز استخوان ایدئولوژی زده بود که ذهن متوهم و پریشانیش به او این امکان را نمی داد، که از همان نوشته های خود نام برده اش، درسی فرا گیرد، تا چه رسد به آن که بتواند به نقادی و بسط آن ها پردازد. او نمی توانست بفهمد که «آخوندزاده، بیش از یک سده پیش از آن که باب التقاط های نسنجیده باز شود، از بی آمد های خطرناک رواج چنین التقاط ها بی آگاه بود. آخوند زاده می دانست

که روشنفکری و دینداری، حقوق بشروا مر به معروف، انقلاب و دیانت به دومقوله متفا وت تعلق دارند و جمع میان آن ها می تواند خطرات جبران ناپذیری را متوجه کشور کند.» * * همان آخوند زاده و دیگرانی که در راه تاسیس مشروطیت کوشیدند و در حد وسع خود تامل کردند و نوشتند و آل احمد آنان را «جاه صاف کن های غرب زدگی» نامید، از دیدگاه توجه به تحولات رو به پیشرفت غرب در حوزه «عمل و نظر»، نکته های مهمی را متوجه شدند و مورد تامل قرار دادند که روشنفکران ایرانی حتی حدود یک قرن بعد هم نتوانستند، معنا و اهمیت آن ها را دریابند و در دامی گرفتار گشتند که آل احمد و امثال او با رنگ و لعاب هایی به ظاهر متفاوت در پیش پایشان قرار دادند.

آل احمد در ادامه قلم فرسایی خود علیه مشروطیت چنین ادامه می دهد: «امتیاز نفت درست در سال اول قرن بیستم میلادی (1901) داده شد. از طرف شاه قاجار به «ویلیام نوکس داری» انگلیسی که بعد حقوق خود را به کمپانی معروف فروخت. و ما درست از 1906 به بعد است که جنجال مشروطیت را داریم». (ص 83) آل احمد که با طرح تئوری «توطئه» و خطر غرب و ماشین و فراماسون پرده پنداری بر روی واقعیت ها می کشید تا که دیده نشوند و از هرواقعیت تحریف شده به قصد بهره برداری در «پیکار سیاسی» سود می جست، قادر نبود تشخیص دهد که سابقه تاریخی مقدمات جنبش مشروطه خواهی به بیش از هشت دهه پیش از پیروزی مشروطیت بر می گشت.

یعنی زمانی که در سال 1213 هجری قمری دارالسلطنه تبریز تاسیس شد و در آن جا اندیشه برچیدن «بساط کهنه» و در افکندن «طرح نو» پیدا شد. و آن هم زمانی بود که اندیشه سنتی دربار تهران پشتوانه «بساط کهنه» بود.***

فریدون آدمیت در «آشفتهگی در فکرتاریخی» در اشاره ای به سید احمد فرید می نویسد: «عاقبت تعلیمات فلسفی آن «استاد» از تلامذه «حکیم های دیگر» به این جا می رسد که «روش شناسی علمی» جدید را «خواب های بی ربط» بشماریم؛ و علوم انسانی آشفته و پریشان غربی» را به هیچ بگیریم؛ و «عقل غربی» را سر بر سر پلید و ویرانگر بدانیم؛ و بالاخره نظام مشروطیت را در قیاس طاعون استبداد آسیایی «دفع فاسد» به افسد» بشناسیم.

در قسمت بعد مروری خواهیم داشت هر چند مختصر بر کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» جلال آل احمد

رجوع شود به فصل «ایران زمین در سفرنامه های بیگانگان» از کتاب «دیبچه ای بر نظریه انحطاط ● ایران» *

و «سقوط اصفهان» جواد طباطبایی، و «آشفتهگی در فکرتاریخی» فریدون آدمیت

** «بحران آگاهی و پدیدار شدن مفاهیم نوآئین» از کتاب «نظریه حکومت قانون در ایران» جواد طباطبایی

*** «بساط کهنه» و «طرح نو» در اندیشه سیاسی از کتاب مکتب تبریز جواد طباطبایی

قسمت اول:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/03/2017-02-18_a.mp3]

قسمت دوم:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/03/2017-02-18_b.mp3]

